

گفتند در این ایام بخت با من است
 و در این ایام بخت با من است
 و در این ایام بخت با من است
 و در این ایام بخت با من است

اخلاقی که شایسته این خاندان کرم آستان است آنچه می شنود گوش محامد نیوش و خیره سعادت
 می بندد و از حسن الطواری که خاندان این سلسله جهان تسخیر است هر چه بسج میرسد امید جمعیت نوید
 نصیبه نیست بر میدارد و یاد شفقت های قدیم تجدید عشرت نفس شماری است و تصور اخلاق
 عظیم و ام حیرت رحمت شکاری در هر محلی که سایه افکند چرخش با قبایس بر تو آن ذات ضیاء
 نرسن و بهر گلشنی که قدم گذارند نهالش از رنگینی فیض مقدم بهار بدامن دست دعا نیکه از دور
 می افروزد محروم قرب اجابت مباد و زبان شنایک از غیبت می آراید ناموسعی انجن حضور مینماید
 در حضرت میر سید الشکر الدخان ابیات آه امروز از ورق گردانی
 رنگ ظهور + نسخه اسرار الفت معنی نایاب شد + در کنار دیده شوخی دشت غلطان گوهری +
 ناگهان چون شکر از قرغان یکید و آب شد + دیده مارا چو شمع کشته باید گشت درخ + کاشن
 فروغ بینش اکنون در نظر با خواب شد + از مرآت تحقیق پوشیده نیست که آدمی در جمع افتخار
 و احوال حیرت زده کارگاه اعتبار است اگر قرغان می کشاید عبرت اندوز شکست رنگی است
 اگر چشم می پوشد درخ فرصت تماشا در مزرعه نداشت جز دانه اشک چه باید کاشت و
 بردوش شکست دل غیر از ناله چه می توان بردشت بهر صفت مجبوریم و در هر صورت مغرور
 قطعه بیدل تا محو گلشن نیرنگیم + گاهی گل و گاه غنچه و رنگیم + گویند ز رنگها برون باید بود +
 دشوار حقیقی که ناهم رنگیم + در جناب هدایت انسانی که دل های مشوش منتظر ارشاد تسلی اند برهن
 صبر و شکر پرده فتن آتش یا قوت را ضبط نفس فرمودن مست و آب گوهر را طریق جمعیت
 و اطمینان و امنون گوهر گرامی اوقات آن محیط تازه یارب در صد قرن که ورت نصیب
 اندیشه سب آبی مباد و مدیقه عمر فیاض آن بهار تقدیس بهزار فصل تغیر رنگ مینماید
 به شکر الدخان و انتخاب نسخه اشعار ایشان نگاه تامل خرام بنور گلچین جهان
 معانی است و فکر گریبان سیر جهان سرگرم نشاء تحقیق رسانی بانتهای جنایان رنگهای
 سری ناکشیده است تا ظهور شوق به عنوان نفس آرائی برساند و عثمان زنده تر و به پیش

ببین کنایت از میر
 سید الشکر الدخان
 زده کارگاه اعتبار
 در هر محلی که سایه
 افکند چرخش با قبایس
 بر تو آن ذات ضیاء
 نرسن و بهر گلشنی
 که قدم گذارند نهالش
 از رنگینی فیض مقدم
 بهار بدامن دست دعا
 نیکه از دور می افروزد
 محروم قرب اجابت
 مباد و زبان شنایک
 از غیبت می آراید
 ناموسعی انجن حضور
 مینماید در حضرت
 میر سید الشکر
 الدخان ابیات آه
 امروز از ورق گردانی
 رنگ ظهور + نسخه
 اسرار الفت معنی
 نایاب شد + در کنار
 دیده شوخی دشت
 غلطان گوهری + ناگهان
 چون شکر از قرغان
 یکید و آب شد + دیده
 مارا چو شمع کشته
 باید گشت درخ + کاشن
 فروغ بینش اکنون
 در نظر با خواب شد
 + از مرآت تحقیق
 پوشیده نیست که
 آدمی در جمع افتخار
 و احوال حیرت زده
 کارگاه اعتبار است
 اگر قرغان می کشاید
 عبرت اندوز شکست
 رنگی است اگر چشم
 می پوشد درخ فرصت
 تماشا در مزرعه
 نداشت جز دانه اشک
 چه باید کاشت و
 بردوش شکست دل
 غیر از ناله چه می
 توان بردشت بهر
 صفت مجبوریم و در
 هر صورت مغرور
 قطعه بیدل تا محو
 گلشن نیرنگیم +
 گاهی گل و گاه غنچه
 و رنگیم + گویند
 ز رنگها برون باید
 بود + دشوار حقیقی
 که ناهم رنگیم +
 در جناب هدایت
 انسانی که دل های
 مشوش منتظر ارشاد
 تسلی اند برهن
 صبر و شکر پرده
 فتن آتش یا قوت
 را ضبط نفس
 فرمودن مست و آب
 گوهر را طریق
 جمعیت و اطمینان
 و امنون گوهر
 گرامی اوقات آن
 محیط تازه یارب
 در صد قرن که ورت
 نصیب اندیشه سب
 آبی مباد و مدیقه
 عمر فیاض آن
 بهار تقدیس
 بهزار فصل
 تغیر رنگ
 مینماید به شکر
 الدخان و انتخاب
 نسخه اشعار
 ایشان نگاه
 تامل خرام بنور
 گلچین جهان
 معانی است و فکر
 گریبان سیر
 جهان سرگرم
 نشاء تحقیق
 رسانی بانتهای
 جنایان رنگهای
 سری ناکشیده
 است تا ظهور
 شوق به عنوان
 نفس آرائی
 برساند و عثمان
 زنده تر و به پیش

و در این ایام بخت با من است
 و در این ایام بخت با من است
 و در این ایام بخت با من است
 و در این ایام بخت با من است

سلسله بازگرداندن نشیبه معنی پرداز از تشیمان بندان هوای این گاشن مست و تصور خیال پرداز از
از شمع افروزان تماشا می این انجمن بهار اید غنچه این متن است که بدسه بندی را بطمعاسنی
مکل ترتیب این خدمت را متاع روی دست اخلاص نماید و مکتوب حقائق اسلوب معارف
مضمون بواسطه قاصد و پیغام نظر رفت اثر و اکتشاید لشکر الهد خان امیات
کشودست بر سطر می از نامه ام + پروبال از خویش را اهی شدن + بطوب جنابیکه از خاک
آن + توان محرم قبله گاهی شدن + کنون خواهد از شوق آن آستان + خم و پیح خط کجلا
شدن + تو هم ساعی سلسله نسیم بهار + چو آنجا رسی سجده خواهی شدن + اندک نشیبه و عایه
در زمین تصور میکاشت طوفی خلدستان اباست گردید و تامل هوای شنایک در پرده
دشت کیفیت صبح اقبال بجلوه رسانید ابریت حسودت گرهه آمینیه افلاک خواهد شد
بزرگیماش قشال بنای خاک خواهد شد + بهره نور اقبال کند سامان خرسندی + مخالف
سایه دار از لوح اسکان پاک خواهد شد + غرور و خیره چشمان در خیال ملعه تیغیت + مژه گردا کند
تاسینه وقف چاک خواهد شد + حدان محفل که بالانشه کیفیت جاہت + دیماغ سرکشان از
سزگونی تاک خواهد شد + غرور قدرت حق محرک سسله خواطر باد و در تنبیه موم صحیح کتاب
عبرت نگاہا این متن حاشیه قدیم که ترگا در کتابی نگه داشته اند قابل است که از روش نشیبه
توان بردشت و نه شایسته اینکه بذوق آن قطع بر اوقات توجه باید گماشت فرسودگیهای
مرور ایام اسوع عظام همیشه پرورده و تفرقه امتداد زدن آن طرف اوراق خرابش متشا کرده
ورقهایان فی التیامی است که اگر وصال اجزای تخمیل در هر رقه سخت دلی مرف کند از عمده
رذیله بر نیاید و خطوطایان فی سواد می که اگر کاتب دبستان تامل در هر نقطه مردکی سکار بر وسیله
در نظر آید نماید از فرط گرم زدگیها هر صفحہ بر چشم مبطالعه معنی عدم کشاد و هر حرف بصدمغاک
غور میلمومی افیاد مستمی ندارد که صحت بجوانشی تصورش بار تو اندیافت و تفرقه پنچیده که جمیبت
سعمای شیر زوایش تو اندشگافت فرایم آوردن این جنس اجزاء بر پیکر بوسیده عمر دوباره

سلسله بازگرداندن نشیبه معنی پرداز از تشیمان بندان هوای این گاشن مست و تصور خیال پرداز از
از شمع افروزان تماشا می این انجمن بهار اید غنچه این متن است که بدسه بندی را بطمعاسنی
مکل ترتیب این خدمت را متاع روی دست اخلاص نماید و مکتوب حقائق اسلوب معارف
مضمون بواسطه قاصد و پیغام نظر رفت اثر و اکتشاید لشکر الهد خان امیات
کشودست بر سطر می از نامه ام + پروبال از خویش را اهی شدن + بطوب جنابیکه از خاک
آن + توان محرم قبله گاهی شدن + کنون خواهد از شوق آن آستان + خم و پیح خط کجلا
شدن + تو هم ساعی سلسله نسیم بهار + چو آنجا رسی سجده خواهی شدن + اندک نشیبه و عایه
در زمین تصور میکاشت طوفی خلدستان اباست گردید و تامل هوای شنایک در پرده
دشت کیفیت صبح اقبال بجلوه رسانید ابریت حسودت گرهه آمینیه افلاک خواهد شد
بزرگیماش قشال بنای خاک خواهد شد + بهره نور اقبال کند سامان خرسندی + مخالف
سایه دار از لوح اسکان پاک خواهد شد + غرور و خیره چشمان در خیال ملعه تیغیت + مژه گردا کند
تاسینه وقف چاک خواهد شد + حدان محفل که بالانشه کیفیت جاہت + دیماغ سرکشان از
سزگونی تاک خواهد شد + غرور قدرت حق محرک سسله خواطر باد و در تنبیه موم صحیح کتاب
عبرت نگاہا این متن حاشیه قدیم که ترگا در کتابی نگه داشته اند قابل است که از روش نشیبه
توان بردشت و نه شایسته اینکه بذوق آن قطع بر اوقات توجه باید گماشت فرسودگیهای
مرور ایام اسوع عظام همیشه پرورده و تفرقه امتداد زدن آن طرف اوراق خرابش متشا کرده
ورقهایان فی التیامی است که اگر وصال اجزای تخمیل در هر رقه سخت دلی مرف کند از عمده
رذیله بر نیاید و خطوطایان فی سواد می که اگر کاتب دبستان تامل در هر نقطه مردکی سکار بر وسیله
در نظر آید نماید از فرط گرم زدگیها هر صفحہ بر چشم مبطالعه معنی عدم کشاد و هر حرف بصدمغاک
غور میلمومی افیاد مستمی ندارد که صحت بجوانشی تصورش بار تو اندیافت و تفرقه پنچیده که جمیبت
سعمای شیر زوایش تو اندشگافت فرایم آوردن این جنس اجزاء بر پیکر بوسیده عمر دوباره

سلسله بازگرداندن نشیبه معنی پرداز از تشیمان بندان هوای این گاشن مست و تصور خیال پرداز از
از شمع افروزان تماشا می این انجمن بهار اید غنچه این متن است که بدسه بندی را بطمعاسنی
مکل ترتیب این خدمت را متاع روی دست اخلاص نماید و مکتوب حقائق اسلوب معارف
مضمون بواسطه قاصد و پیغام نظر رفت اثر و اکتشاید لشکر الهد خان امیات
کشودست بر سطر می از نامه ام + پروبال از خویش را اهی شدن + بطوب جنابیکه از خاک
آن + توان محرم قبله گاهی شدن + کنون خواهد از شوق آن آستان + خم و پیح خط کجلا
شدن + تو هم ساعی سلسله نسیم بهار + چو آنجا رسی سجده خواهی شدن + اندک نشیبه و عایه
در زمین تصور میکاشت طوفی خلدستان اباست گردید و تامل هوای شنایک در پرده
دشت کیفیت صبح اقبال بجلوه رسانید ابریت حسودت گرهه آمینیه افلاک خواهد شد
بزرگیماش قشال بنای خاک خواهد شد + بهره نور اقبال کند سامان خرسندی + مخالف
سایه دار از لوح اسکان پاک خواهد شد + غرور و خیره چشمان در خیال ملعه تیغیت + مژه گردا کند
تاسینه وقف چاک خواهد شد + حدان محفل که بالانشه کیفیت جاہت + دیماغ سرکشان از
سزگونی تاک خواهد شد + غرور قدرت حق محرک سسله خواطر باد و در تنبیه موم صحیح کتاب
عبرت نگاہا این متن حاشیه قدیم که ترگا در کتابی نگه داشته اند قابل است که از روش نشیبه
توان بردشت و نه شایسته اینکه بذوق آن قطع بر اوقات توجه باید گماشت فرسودگیهای
مرور ایام اسوع عظام همیشه پرورده و تفرقه امتداد زدن آن طرف اوراق خرابش متشا کرده
ورقهایان فی التیامی است که اگر وصال اجزای تخمیل در هر رقه سخت دلی مرف کند از عمده
رذیله بر نیاید و خطوطایان فی سواد می که اگر کاتب دبستان تامل در هر نقطه مردکی سکار بر وسیله
در نظر آید نماید از فرط گرم زدگیها هر صفحہ بر چشم مبطالعه معنی عدم کشاد و هر حرف بصدمغاک
غور میلمومی افیاد مستمی ندارد که صحت بجوانشی تصورش بار تو اندیافت و تفرقه پنچیده که جمیبت
سعمای شیر زوایش تو اندشگافت فرایم آوردن این جنس اجزاء بر پیکر بوسیده عمر دوباره

میدانی بینند پس بخراند و پر خطای بینند هر چند شخص سایه می افتد دور چون و اینگر نیز
 پامی بینند خمر با نینمای فانی صاحب الطاف مناسب و التفاتهای میر صاحب کرم مناسب
 از عالم تقریر بیرون است و از مبالغه تعداد افزون گاهی بمقتضای بی اختیار همی سر می بسیار
 می کشد و بیا و گرامی محبت خود را در خدمت فیض شقیبت ایشان دلی میدهد با طغای شعله با
 یکس اگر آبی است در آنجا مبدوه گرسنت و تسکین جراحتهای بیدلی اگر مردهی است همانجا در نظر
 و در بی جمال خورشید مثال عالم در نظر سیاه است و بی حضور آن چمن سر و شش حجت و بال نگاه
 میت سرخ یک نگاه آشنا اگس نمی یابم جهان چون زگستان بی تو شهر کومی باشد
 مستبث آثار اتفاق نصیبه اگر زوی ما از عالم نجو است رساند و دیده انتظار را بسعادت حصول
 ویدر که هم مطالب دلی است منور گرداند بشکر المدحان در معذرت شکوه کاسی
قلمی یا قست بیدلم بیدل مرا جز اینچ بودن ساز کو از عدم میجو شسم انجام چه و آغاز
 قدر مگره غم طراوت از کجا سامان کنم و در گویم ذره ام چون ذره ام پرواز کو با این معنایست
 اگر نفس سوخوم مصروف دعای آن جناب نباشد زهی حرمان و باین استطاعت اگر تصور
 معدوم از یاد آن جمال ابداد نمیند شد خنی خسران بجانه آوردن بعضی شر الطار سووم می خلتی
 که میدلان ما از عالم نیستی بخود رسیدن اندکی درنگ دارد و از جهان معدومی بخینال اعتبار است
 چشک شودن فرستی پیشمارد جو بر آینه این احوال مثال زبان عذر خواهی است و عرق شرم
 این اوضاع شبنم بساط مجرنگاهی قطع بار از خیال تو عبدانی چه خیال است آینه ما ذره
 خورشید مثال است و آب و اگر فاصله جز نام نباشد از عالم نزدیک و دوری چه سوال است
بشکر المدحان هر چند قرب عرفان میدلان تقرب اندیش و ساطت اسباب نیست
 اما بمقتضای بعضی احوال اگر فروری رود بد جز بدعای خیر و تعداد مراتب اخلاص نخواهد بود
 بانفس محک وین سلسله تعلیم مظلومی از مقیمان زوایای سوئی است و بخت تشویش بی نصیب
 چند شکر قرسانی اقسام تعجب کلفت امید که توجیه معذرت نشینان بارگاه حضور از نصیبه

در این عالم هر چه می بیند
 همه از قدرت حق تعالی است
 و هر چه می شنود
 همه از لطف حق تعالی است
 و هر چه می چشد
 همه از کرم حق تعالی است
 و هر چه می بیند
 همه از کرم حق تعالی است
 و هر چه می شنود
 همه از لطف حق تعالی است
 و هر چه می چشد
 همه از کرم حق تعالی است

در این عالم هر چه می بیند
 همه از قدرت حق تعالی است
 و هر چه می شنود
 همه از لطف حق تعالی است
 و هر چه می چشد
 همه از کرم حق تعالی است

پارهتم عرق گل کرد من سیلاب دهتم زجا رتم بمقامت دیده جایت دل همان خلوت همین
 محفل بدل حیدر ام چون اشک گرازد دیده هارتم بهر جامیروم شوق سجودت پیش می پند
 دو عالم آستان است گر ز رتم کجا رتم در مقدمات غفلت و داس لشکر ابد خان
 و اما ندن ماز دست پای و گران است ای آبله مانیر بجای زرسیدیم کشتاد چه در بیای
 رخت از تنگ جوصلگیهای قطره فی سر و پاچین کرد و رت بینا و بمقتضای کم فرصتی که
 چون عرق از پیشانی چکیده سرفرا از خصمت نگر دیده و چون اشک از قره بیرون دیده
 بیابوس و داعی نتوانست رسید عواصم محیط افعال است چند آنکه ابر را در آنجا قطرات
 ترشح شماری است خجالت آشناسی نارسانی را ایجاد برشکالی عرق غوطه خواری است
 عشق نمانده است صیدم کرده است ای حیاءم کن از تنگ میاد م پرس ریاضی خاتم به
 گر وقت هوا خواهد بود + گرد سر کوچ و فا خواهد بود + از بسکه لبنا عظم نیاز و عجز است + اگر آب
 شوم موج دعا خواهد بود + لشکر ابد خان اندیشه متحیر بهانه مکین تقریبی بود که بکدام
 وسیله مراتب عجز و انگسار معروض دارد و بچه تدبیر خود را از جگر که فراموشان خاطر شود مناظر
 برآرد نفسی چند از عالم موبهومی بعمره موزونی رسید و با اجتماع کیفیات او هام قابل اوصاف
 تحریر گردید بی اختیار غدر خواه نارسانی عجز از است و بی خواست شفع این تسلیم نگار صفحه
 نیاز قطع جنبش ما با این کساد می فهمیده است + هیچ هم در عالم امید می ارزیده است
 در دوری را علاحی خرامید و صل نیست + مرتبی دارد بخاطر رسم اگر خندیده است +
 حضور حضرت صوری و معنوی توام اقبال ابدی باد معذرت و رنگ و عده
 ملازمت دعا قلخان سجده ریزیمای فامه تسلیم شدت بهوای جناب معنی آرائی
 که معنایین بی نیازی از معمای کیفیت خیالش ناکشوده روشن است و اسرار و لنوازی
 از ساز محفل باورش ناگفته بمرس عبارنا توان ماهر چند و در ازان آستان عمر است بر رو
 شکسته رنگی شسته و فطره ضعیف ما جدا از محیط حضورش سرا پای خود در چشم تر شکسته

این دعا را در روز جمعه بخواند و هر روز بعد از نماز صبح بخواند و در روز عید غدیر
 و در روز عاشورا بخواند و هر روز بعد از نماز شب بخواند و در روز آخرت بخواند
 و در روز قیامت بخواند و در روز جزا بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب
 بخواند و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند
 و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند
 و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند

این دعا را در روز جمعه بخواند و هر روز بعد از نماز صبح بخواند و در روز عید غدیر
 و در روز عاشورا بخواند و هر روز بعد از نماز شب بخواند و در روز آخرت بخواند
 و در روز قیامت بخواند و در روز جزا بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب
 بخواند و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند
 و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند

این دعا را در روز جمعه بخواند و هر روز بعد از نماز صبح بخواند و در روز عید غدیر
 و در روز عاشورا بخواند و هر روز بعد از نماز شب بخواند و در روز آخرت بخواند
 و در روز قیامت بخواند و در روز جزا بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب
 بخواند و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند
 و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند

این دعا را در روز جمعه بخواند و هر روز بعد از نماز صبح بخواند و در روز عید غدیر
 و در روز عاشورا بخواند و هر روز بعد از نماز شب بخواند و در روز آخرت بخواند
 و در روز قیامت بخواند و در روز جزا بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب
 بخواند و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند
 و در روز حساب بخواند و در روز عتاب بخواند و در روز عقاب بخواند

مبارکیا و تمینیت عمید بشکر الله فان اگر تصویریست و پانی بگرد احوال خود
 بر نیاید بجز بیجان با وید اختیار را در طواف کعبه مقصود پامال فضولی کردن است و اگر مشابه
 زمین گیری قدیمی بخمال خویش نکشاید نارسیان و ادوی طافت را بر زیارت آستان مراد
 محل افعال کشیدن خرمی گل اوقات مفت و صولی عافیت شماری است و خوردن سا
 جیح حالات غنیمت احرام شکر گذاری بلیت آرزو از فیض عام بخودی نو مید نیست بن
 اگر گردش گشتم رنگ من گردیده است عمید و لهاسی مشتاقان مبارکی دید از حقیقت انوار باد
 و تمینیت عمید الا صمحه گمشدگی سرشته حال بیدلان یح و تاب فروش از پیداست
 و انسردگی سی نیاز مندان نازکی پهای امید بال کشای هر چند سر ایگی طبع بیمار بر قاصید
 اثر کرد و امانا رسیدن بجز نامه تسلیم نا توانی بجا آورد بلیت جنون ساز فقط کردم فغانها
 خط کردم و ولی از بستنی طالع کسه کشنید بیغام و دو سه فقره عرض نیاز با دای نسبت
 اندیشی طواف کعبه زیارت آهنگ آستان کراست نشان بود نامساعدی بلد توفیق
 سعادت و صولش نخواست بملاحظه آنکه بیابان مری محرومی بکفر طریقتن متم نگرداند مگر محل
 ایستار است حج نارسیان عالم گمشدگی در غیر موسم نیز مقبول باد در شکر ارسال قند
 بنات بشکر الله فان سه رنگ شکر پردازان تکلف می کنم بیدل و وگرنه معنی ا
 عبارت بر نیدارد و قدردانان نعمت خموشی در ادای شکر نیز لب کشودن جائز نداشتند
 تا بقوام شربت ملاوت بهمت بستنی نخذد و مقام شناسان قانون سکوت به آهنگ سپاس
 هم تحریک زبان را روانیدارند تا سر رشته جمعیت بر رابطه استگی نه پیوند بر رفع منطن عوام اگر
 شرکان فاسد طریق لغزش می سپرد صاحبان را در پرده اش مفسدیت اظهار تکلمت مفسدیت
 و منی شبیه بیگانگان اگر بمن سطرلی بعرض حرکت می آید آشنایان را در ضمن آن هموار
 بناب ادب در نظر بر حنید تکلیف زاوید ماجررت را بعنائیت قند و نبات عالنج فرموده اند
 خلاوت طبع وید ز پرست بجزستی آب نگرید که بی مشاهده گر سپهای التفات بصورت خوا

مبارکیا و تمینیت عمید بشکر الله فان اگر تصویریست و پانی بگرد احوال خود
 بر نیاید بجز بیجان با وید اختیار را در طواف کعبه مقصود پامال فضولی کردن است و اگر مشابه
 زمین گیری قدیمی بخمال خویش نکشاید نارسیان و ادوی طافت را بر زیارت آستان مراد
 محل افعال کشیدن خرمی گل اوقات مفت و صولی عافیت شماری است و خوردن سا
 جیح حالات غنیمت احرام شکر گذاری بلیت آرزو از فیض عام بخودی نو مید نیست بن
 اگر گردش گشتم رنگ من گردیده است عمید و لهاسی مشتاقان مبارکی دید از حقیقت انوار باد
 و تمینیت عمید الا صمحه گمشدگی سرشته حال بیدلان یح و تاب فروش از پیداست
 و انسردگی سی نیاز مندان نازکی پهای امید بال کشای هر چند سر ایگی طبع بیمار بر قاصید
 اثر کرد و امانا رسیدن بجز نامه تسلیم نا توانی بجا آورد بلیت جنون ساز فقط کردم فغانها
 خط کردم و ولی از بستنی طالع کسه کشنید بیغام و دو سه فقره عرض نیاز با دای نسبت
 اندیشی طواف کعبه زیارت آهنگ آستان کراست نشان بود نامساعدی بلد توفیق
 سعادت و صولش نخواست بملاحظه آنکه بیابان مری محرومی بکفر طریقتن متم نگرداند مگر محل
 ایستار است حج نارسیان عالم گمشدگی در غیر موسم نیز مقبول باد در شکر ارسال قند
 بنات بشکر الله فان سه رنگ شکر پردازان تکلف می کنم بیدل و وگرنه معنی ا
 عبارت بر نیدارد و قدردانان نعمت خموشی در ادای شکر نیز لب کشودن جائز نداشتند
 تا بقوام شربت ملاوت بهمت بستنی نخذد و مقام شناسان قانون سکوت به آهنگ سپاس
 هم تحریک زبان را روانیدارند تا سر رشته جمعیت بر رابطه استگی نه پیوند بر رفع منطن عوام اگر
 شرکان فاسد طریق لغزش می سپرد صاحبان را در پرده اش مفسدیت اظهار تکلمت مفسدیت
 و منی شبیه بیگانگان اگر بمن سطرلی بعرض حرکت می آید آشنایان را در ضمن آن هموار
 بناب ادب در نظر بر حنید تکلیف زاوید ماجررت را بعنائیت قند و نبات عالنج فرموده اند
 خلاوت طبع وید ز پرست بجزستی آب نگرید که بی مشاهده گر سپهای التفات بصورت خوا

مبارکیا و تمینیت عمید بشکر الله فان اگر تصویریست و پانی بگرد احوال خود
 بر نیاید بجز بیجان با وید اختیار را در طواف کعبه مقصود پامال فضولی کردن است و اگر مشابه
 زمین گیری قدیمی بخمال خویش نکشاید نارسیان و ادوی طافت را بر زیارت آستان مراد
 محل افعال کشیدن خرمی گل اوقات مفت و صولی عافیت شماری است و خوردن سا
 جیح حالات غنیمت احرام شکر گذاری بلیت آرزو از فیض عام بخودی نو مید نیست بن
 اگر گردش گشتم رنگ من گردیده است عمید و لهاسی مشتاقان مبارکی دید از حقیقت انوار باد
 و تمینیت عمید الا صمحه گمشدگی سرشته حال بیدلان یح و تاب فروش از پیداست
 و انسردگی سی نیاز مندان نازکی پهای امید بال کشای هر چند سر ایگی طبع بیمار بر قاصید
 اثر کرد و امانا رسیدن بجز نامه تسلیم نا توانی بجا آورد بلیت جنون ساز فقط کردم فغانها
 خط کردم و ولی از بستنی طالع کسه کشنید بیغام و دو سه فقره عرض نیاز با دای نسبت
 اندیشی طواف کعبه زیارت آهنگ آستان کراست نشان بود نامساعدی بلد توفیق
 سعادت و صولش نخواست بملاحظه آنکه بیابان مری محرومی بکفر طریقتن متم نگرداند مگر محل
 ایستار است حج نارسیان عالم گمشدگی در غیر موسم نیز مقبول باد در شکر ارسال قند
 بنات بشکر الله فان سه رنگ شکر پردازان تکلف می کنم بیدل و وگرنه معنی ا
 عبارت بر نیدارد و قدردانان نعمت خموشی در ادای شکر نیز لب کشودن جائز نداشتند
 تا بقوام شربت ملاوت بهمت بستنی نخذد و مقام شناسان قانون سکوت به آهنگ سپاس
 هم تحریک زبان را روانیدارند تا سر رشته جمعیت بر رابطه استگی نه پیوند بر رفع منطن عوام اگر
 شرکان فاسد طریق لغزش می سپرد صاحبان را در پرده اش مفسدیت اظهار تکلمت مفسدیت
 و منی شبیه بیگانگان اگر بمن سطرلی بعرض حرکت می آید آشنایان را در ضمن آن هموار
 بناب ادب در نظر بر حنید تکلیف زاوید ماجررت را بعنائیت قند و نبات عالنج فرموده اند
 خلاوت طبع وید ز پرست بجزستی آب نگرید که بی مشاهده گر سپهای التفات بصورت خوا

مبارکیا و تمینیت عمید بشکر الله فان اگر تصویریست و پانی بگرد احوال خود
 بر نیاید بجز بیجان با وید اختیار را در طواف کعبه مقصود پامال فضولی کردن است و اگر مشابه
 زمین گیری قدیمی بخمال خویش نکشاید نارسیان و ادوی طافت را بر زیارت آستان مراد
 محل افعال کشیدن خرمی گل اوقات مفت و صولی عافیت شماری است و خوردن سا
 جیح حالات غنیمت احرام شکر گذاری بلیت آرزو از فیض عام بخودی نو مید نیست بن
 اگر گردش گشتم رنگ من گردیده است عمید و لهاسی مشتاقان مبارکی دید از حقیقت انوار باد
 و تمینیت عمید الا صمحه گمشدگی سرشته حال بیدلان یح و تاب فروش از پیداست
 و انسردگی سی نیاز مندان نازکی پهای امید بال کشای هر چند سر ایگی طبع بیمار بر قاصید
 اثر کرد و امانا رسیدن بجز نامه تسلیم نا توانی بجا آورد بلیت جنون ساز فقط کردم فغانها
 خط کردم و ولی از بستنی طالع کسه کشنید بیغام و دو سه فقره عرض نیاز با دای نسبت
 اندیشی طواف کعبه زیارت آهنگ آستان کراست نشان بود نامساعدی بلد توفیق
 سعادت و صولش نخواست بملاحظه آنکه بیابان مری محرومی بکفر طریقتن متم نگرداند مگر محل
 ایستار است حج نارسیان عالم گمشدگی در غیر موسم نیز مقبول باد در شکر ارسال قند
 بنات بشکر الله فان سه رنگ شکر پردازان تکلف می کنم بیدل و وگرنه معنی ا
 عبارت بر نیدارد و قدردانان نعمت خموشی در ادای شکر نیز لب کشودن جائز نداشتند
 تا بقوام شربت ملاوت بهمت بستنی نخذد و مقام شناسان قانون سکوت به آهنگ سپاس
 هم تحریک زبان را روانیدارند تا سر رشته جمعیت بر رابطه استگی نه پیوند بر رفع منطن عوام اگر
 شرکان فاسد طریق لغزش می سپرد صاحبان را در پرده اش مفسدیت اظهار تکلمت مفسدیت
 و منی شبیه بیگانگان اگر بمن سطرلی بعرض حرکت می آید آشنایان را در ضمن آن هموار
 بناب ادب در نظر بر حنید تکلیف زاوید ماجررت را بعنائیت قند و نبات عالنج فرموده اند
 خلاوت طبع وید ز پرست بجزستی آب نگرید که بی مشاهده گر سپهای التفات بصورت خوا

من برای اخلاص نارسایان افزای ازین است
است بسوی درین راه و طاعت
طاعت بر طاعت است
منبع بودن قوت اخلاص
شما قوتی بر خود کار و
اصل این فقره موافق
عقود است که بگفتند
الی آخره ای بی باکی
طاعت دوم با عرق
عرق میسر است با کس
موفق نماید که بی باکی
عیب یک کس در هر کس
راه ادب باید بیرون
و عیب پیدا نمیداند
فقره فنیست با بی باکی
معنی الفاظ را با کس
شکل نیست که در معنی
در بلاسی و درین کلام

تواند پوست و سفید بیامی دیده انتظار با دمی مقشر نموده که بی شکر افتدانی بخارا آن مقدم شمار
نوز یکی تواند شکست شگفتیگهای جبهه عشرت چین ترشی حوادث مجنون و شیرینی های مذاق
تحقیق تلخی شبها ت او هام میناید معذرت تحقیق و اسخ بشکر اللہ خان
نارسایان سخی خصیت برسایانهای فریاد حسرت طاعت ایماست و نا توانی استعداد
دواع به توانایانهای معذرت مجزا امداد فرمایا است نگه گرفتند قابل روی دوست
فغان میرسانم بجاییکه دوست و میرس از پیشهای نفس دلم که پرواز محوست و من بسلم
در هر مقامی و هر منزلی دعای بیدلان با فضیلت از روی استقبال کناد از حال جوان
و مشنوی و غیره پی پیچ خان صاحب حساب است دعا
ایشان که بقاعتهای های ماوه طاعت نفس بر تقیم پرده عرق میدارد و عرصه لاف تا کی بساط
ناز آراید که بخیال پخشه جانی بیرون جاوه ادب باید تا خست و تنگیهای استقامت نگاه را
خارج مرگان نمی پسندد سعی بوس چه مقدار آغوش تو هم پر از دتا بگمان چشمک شراری طرح
کشا و بال توان اندخت اظهار دستگاه موقوف بلند بهما دست فریاد است و عرض استعداد
منحصر اشغال حمد و ثنا نیست ما مانده غوری است نه فری نه کلاهی و خاکیم زیر قدم خویش
نگاهی و درود سعادت انشا نامه زبان شکر بیان را سر مشق آداب ثنا گرد آیند و دل سپاس
مشاغل را مدرس کتب دعا خواهد طبع معنی آفرین نسخه های بیدلی را بقدر کشایش اوراق
بالی حسرت قبول می بخشد امید که بنارساها طر منضامین خجلیت پر داز نه بیند و خشکیها
وضع عبارات نم پیشانی انفعال بخیند و مطالعه افکار گوهر شار چشم تامل را آشنایی نور نقین
بخشد و اسب حقیقی میرشته این کلام مشهود عالم تحقیق برساناد و باین وسیله عالمی را استفیض
معنی هدایت گرداناد مگر هم اللہ خان در صفت اخلاق ایشان اقرب
میریزی در ولی اما بقدر اسم شکر افسون میکنی و سر زجیب صد پیر آینه بیرون میکنی و اللہ
از ساز محاسن او ضلع شفقت انتفاع آنچه بر نم می یا بد نازش گوش خیریت نیوش است

این فقره موافق عقود است که بگفتند الی آخره ای بی باکی طاعت دوم با عرق عرق میسر است با کس موفق نماید که بی باکی عیب یک کس در هر کس راه ادب باید بیرون و عیب پیدا نمیداند فقره فنیست با بی باکی معنی الفاظ را با کس شکل نیست که در معنی در بلاسی و درین کلام

این فقره موافق عقود است که بگفتند الی آخره ای بی باکی طاعت دوم با عرق عرق میسر است با کس موفق نماید که بی باکی عیب یک کس در هر کس راه ادب باید بیرون و عیب پیدا نمیداند فقره فنیست با بی باکی معنی الفاظ را با کس شکل نیست که در معنی در بلاسی و درین کلام

در این عالم محاد اطوار یک مست ایشا هر چه بتابل میرسد مفرح هوش جمعیت آنغوش رتختی است فیض
 ازل طینت آن سر شرمیه گرم بطراوت کمالی نپرداخته که در تکلیف تراوش آثار اخلاق از طهارت
 نوعیت اندیش عرق انشامی مجتهد بر نیاید و بالتماس شادابی این سلوک زبانه های تعلیم
 ایجا در انفعال فضولی بر خود نکشاید ریاضی عارف که ظهور یافت الهی است همدش ایشا
 نقد غفلت کاهی است در طبع نبی دعوت اصلاح اعم + گل کردن شرم جوهر آگاهی است
 درین آیام شعده عبرت مدارای کنار بی رنگی میر فیضی بقدر قطرات اشک کباب جگر بر قرگان
 بسته است و بانداز جنبش نفس مینامی ناله بر دل شکسته ارباب بست و کشد حکم قضا
 چه چاره است + نتوان خیال لبست که بکشای یا به بند + بیگانگی از وضع جهان موج میزند
 آینه خیز مقابل آن آشنا میند + صورت آرای جمال صنع نگاه معنی آگاه ایشان را در جمع
 احوال بلبشاده حسن رضا مشغول دارد و معنی نامی اسرار استلی اجر این صبر نعم البذل از سر و
 فضل بجلوه آرد تمنیت ارسال گذری بشکر اللہ خان زبانه ها جز سپاس
 صنعت آذانی است که خیاط کارگاه قدرتش از سر خلعت سلطانی تاج انتخاب گیر و تا
 دلگدائی بیاراید و اندیشها محوشنای بهشت آفرینی که گلچین بهار رفتش بر صد هزار حسن
 نشووناشکست رنگ چیدند تا برگ عشرت بی نوانی دسته نماید سبحان اللہ اگر گو در می آید
 بر هوس کده خیال بافان مخمل و دیبای خواب غفلت که می خندد و اگر ناره دوزی این صورت
 دارد بجزرت آباد التفات پرستان طلسم و زینت شفتگی حرص که می پیوندد
 نسر و که چشم هوس از گل و سمن پوشیم + مهری کشیم درین گو در می چین پوشیم + هوس دمیکه تنهای
 این لباس کند + هزار جان بهم آیم و تا بدین پوشیم + اگر باین هنرست آب و رنگ عریانی +
 چه لازم است که بپوشیم پیرین پوشیم + در آن بساط که وارستگی است خلعت ناز + مرقع سحر از
 بونمی یا سمن پوشیم + قماش حرمت خان اگر باین گسست + چو بوی گل همه نسرن و نسترن پوشیم +
 به آیین هم شرم برین مرقع نذوخته که بخیال پیر این گل توان پردخت و رنگینی در نیجا نقد آینه

در این عالم محاد اطوار یک مست ایشا هر چه بتابل میرسد مفرح هوش جمعیت آنغوش رتختی است فیض
 ازل طینت آن سر شرمیه گرم بطراوت کمالی نپرداخته که در تکلیف تراوش آثار اخلاق از طهارت
 نوعیت اندیش عرق انشامی مجتهد بر نیاید و بالتماس شادابی این سلوک زبانه های تعلیم
 ایجا در انفعال فضولی بر خود نکشاید ریاضی عارف که ظهور یافت الهی است همدش ایشا
 نقد غفلت کاهی است در طبع نبی دعوت اصلاح اعم + گل کردن شرم جوهر آگاهی است
 درین آیام شعده عبرت مدارای کنار بی رنگی میر فیضی بقدر قطرات اشک کباب جگر بر قرگان
 بسته است و بانداز جنبش نفس مینامی ناله بر دل شکسته ارباب بست و کشد حکم قضا
 چه چاره است + نتوان خیال لبست که بکشای یا به بند + بیگانگی از وضع جهان موج میزند
 آینه خیز مقابل آن آشنا میند + صورت آرای جمال صنع نگاه معنی آگاه ایشان را در جمع
 احوال بلبشاده حسن رضا مشغول دارد و معنی نامی اسرار استلی اجر این صبر نعم البذل از سر و
 فضل بجلوه آرد تمنیت ارسال گذری بشکر اللہ خان زبانه ها جز سپاس
 صنعت آذانی است که خیاط کارگاه قدرتش از سر خلعت سلطانی تاج انتخاب گیر و تا
 دلگدائی بیاراید و اندیشها محوشنای بهشت آفرینی که گلچین بهار رفتش بر صد هزار حسن
 نشووناشکست رنگ چیدند تا برگ عشرت بی نوانی دسته نماید سبحان اللہ اگر گو در می آید
 بر هوس کده خیال بافان مخمل و دیبای خواب غفلت که می خندد و اگر ناره دوزی این صورت
 دارد بجزرت آباد التفات پرستان طلسم و زینت شفتگی حرص که می پیوندد
 نسر و که چشم هوس از گل و سمن پوشیم + مهری کشیم درین گو در می چین پوشیم + هوس دمیکه تنهای
 این لباس کند + هزار جان بهم آیم و تا بدین پوشیم + اگر باین هنرست آب و رنگ عریانی +
 چه لازم است که بپوشیم پیرین پوشیم + در آن بساط که وارستگی است خلعت ناز + مرقع سحر از
 بونمی یا سمن پوشیم + قماش حرمت خان اگر باین گسست + چو بوی گل همه نسرن و نسترن پوشیم +
 به آیین هم شرم برین مرقع نذوخته که بخیال پیر این گل توان پردخت و رنگینی در نیجا نقد آینه

در این عالم محاد اطوار یک مست ایشا هر چه بتابل میرسد مفرح هوش جمعیت آنغوش رتختی است فیض
 ازل طینت آن سر شرمیه گرم بطراوت کمالی نپرداخته که در تکلیف تراوش آثار اخلاق از طهارت
 نوعیت اندیش عرق انشامی مجتهد بر نیاید و بالتماس شادابی این سلوک زبانه های تعلیم
 ایجا در انفعال فضولی بر خود نکشاید ریاضی عارف که ظهور یافت الهی است همدش ایشا
 نقد غفلت کاهی است در طبع نبی دعوت اصلاح اعم + گل کردن شرم جوهر آگاهی است
 درین آیام شعده عبرت مدارای کنار بی رنگی میر فیضی بقدر قطرات اشک کباب جگر بر قرگان
 بسته است و بانداز جنبش نفس مینامی ناله بر دل شکسته ارباب بست و کشد حکم قضا
 چه چاره است + نتوان خیال لبست که بکشای یا به بند + بیگانگی از وضع جهان موج میزند
 آینه خیز مقابل آن آشنا میند + صورت آرای جمال صنع نگاه معنی آگاه ایشان را در جمع
 احوال بلبشاده حسن رضا مشغول دارد و معنی نامی اسرار استلی اجر این صبر نعم البذل از سر و
 فضل بجلوه آرد تمنیت ارسال گذری بشکر اللہ خان زبانه ها جز سپاس
 صنعت آذانی است که خیاط کارگاه قدرتش از سر خلعت سلطانی تاج انتخاب گیر و تا
 دلگدائی بیاراید و اندیشها محوشنای بهشت آفرینی که گلچین بهار رفتش بر صد هزار حسن
 نشووناشکست رنگ چیدند تا برگ عشرت بی نوانی دسته نماید سبحان اللہ اگر گو در می آید
 بر هوس کده خیال بافان مخمل و دیبای خواب غفلت که می خندد و اگر ناره دوزی این صورت
 دارد بجزرت آباد التفات پرستان طلسم و زینت شفتگی حرص که می پیوندد
 نسر و که چشم هوس از گل و سمن پوشیم + مهری کشیم درین گو در می چین پوشیم + هوس دمیکه تنهای
 این لباس کند + هزار جان بهم آیم و تا بدین پوشیم + اگر باین هنرست آب و رنگ عریانی +
 چه لازم است که بپوشیم پیرین پوشیم + در آن بساط که وارستگی است خلعت ناز + مرقع سحر از
 بونمی یا سمن پوشیم + قماش حرمت خان اگر باین گسست + چو بوی گل همه نسرن و نسترن پوشیم +
 به آیین هم شرم برین مرقع نذوخته که بخیال پیر این گل توان پردخت و رنگینی در نیجا نقد آینه

در این عالم محاد اطوار یک مست ایشا هر چه بتابل میرسد مفرح هوش جمعیت آنغوش رتختی است فیض
 ازل طینت آن سر شرمیه گرم بطراوت کمالی نپرداخته که در تکلیف تراوش آثار اخلاق از طهارت
 نوعیت اندیش عرق انشامی مجتهد بر نیاید و بالتماس شادابی این سلوک زبانه های تعلیم
 ایجا در انفعال فضولی بر خود نکشاید ریاضی عارف که ظهور یافت الهی است همدش ایشا
 نقد غفلت کاهی است در طبع نبی دعوت اصلاح اعم + گل کردن شرم جوهر آگاهی است
 درین آیام شعده عبرت مدارای کنار بی رنگی میر فیضی بقدر قطرات اشک کباب جگر بر قرگان
 بسته است و بانداز جنبش نفس مینامی ناله بر دل شکسته ارباب بست و کشد حکم قضا
 چه چاره است + نتوان خیال لبست که بکشای یا به بند + بیگانگی از وضع جهان موج میزند
 آینه خیز مقابل آن آشنا میند + صورت آرای جمال صنع نگاه معنی آگاه ایشان را در جمع
 احوال بلبشاده حسن رضا مشغول دارد و معنی نامی اسرار استلی اجر این صبر نعم البذل از سر و
 فضل بجلوه آرد تمنیت ارسال گذری بشکر اللہ خان زبانه ها جز سپاس
 صنعت آذانی است که خیاط کارگاه قدرتش از سر خلعت سلطانی تاج انتخاب گیر و تا
 دلگدائی بیاراید و اندیشها محوشنای بهشت آفرینی که گلچین بهار رفتش بر صد هزار حسن
 نشووناشکست رنگ چیدند تا برگ عشرت بی نوانی دسته نماید سبحان اللہ اگر گو در می آید
 بر هوس کده خیال بافان مخمل و دیبای خواب غفلت که می خندد و اگر ناره دوزی این صورت
 دارد بجزرت آباد التفات پرستان طلسم و زینت شفتگی حرص که می پیوندد
 نسر و که چشم هوس از گل و سمن پوشیم + مهری کشیم درین گو در می چین پوشیم + هوس دمیکه تنهای
 این لباس کند + هزار جان بهم آیم و تا بدین پوشیم + اگر باین هنرست آب و رنگ عریانی +
 چه لازم است که بپوشیم پیرین پوشیم + در آن بساط که وارستگی است خلعت ناز + مرقع سحر از
 بونمی یا سمن پوشیم + قماش حرمت خان اگر باین گسست + چو بوی گل همه نسرن و نسترن پوشیم +
 به آیین هم شرم برین مرقع نذوخته که بخیال پیر این گل توان پردخت و رنگینی در نیجا نقد آینه

فصل اول در بیان احوال و عیال
فصل دوم در بیان احوال و عیال
فصل سوم در بیان احوال و عیال
فصل چهارم در بیان احوال و عیال
فصل پنجم در بیان احوال و عیال
فصل ششم در بیان احوال و عیال
فصل هفتم در بیان احوال و عیال
فصل هشتم در بیان احوال و عیال
فصل نهم در بیان احوال و عیال
فصل دهم در بیان احوال و عیال

نخستین که از سیر بال و پر طاوس خود را متهم موس باید ساخت نفسش آرزیده در هوای جمعیت
رشته بایش از خود گسسته یک گره پیوند کیتائی و دلہای فی دعا در حسرت سایه بوته بایش طیش
فرسوده یک فزه جام خواب بمانی طراوت نیمبالیش با ششم بساط صبح گرم انداز چشمک بی نیاز
و عافت رقشهایش بارنگ بهار شفق شوخی آهنگ استغنائی گلبار زنی تماشائی کیفیت
خوش تشنگیهای نظاره را بهزار قدح مستی آب میرساند و سیر اینساطا حاشیه اش بهوم سها
افسرده را بعد رنگ بیتائی گرد بر میگردد اندر آنجن شوق رشته نگاهی که نسبت تخریبتر
تا رو بودش زساند از فقیله های چراغ سوخته است و در مجمع تماکت دلیکه بحوت لاله زار
رقعاتش نه پیوند از دغهای چشم برسم ناد و خسته ننگ کج بینی مرکز پر کار یک در ربط این رقعات
سر سوی تجاوز تواند یافت و داغ کوردلی مردک دیده که بر بهواری این بجنبه بارشته تابئی
تفاوت تو آن دریافت اینجاقلمو نهیای بنزاد خیال را در پرده هر رقعه صد نشیت دست
زمین گذاشتن است و رنگ آمیزی مانی تصور را در سایه هر یکی تخم حیرت کاشتن قطع
چیده ست درین مرغ تحسین و هر رقعه دماغ صد چین میچیند و در کتب شوق کم کسی دارد
یا و دیوان رباعی باین رنگینه با نواز رنگ و بوی هر گلی تحفه نیاز درودی و بقدر دستگا
هر رقعه جبهه تسایم سجودی **بشکر اللہ خان نوشتہ فیض اقبال سرافراز نامبرین**
سجدہ مکین را به بلند بیای دست دعا همدوش گردانیده از هر بن موسی تخریر قرین هزار زبان
سپاس رویا شد مطالعه سواد غریبات کیفیت صیرائی در نظر جلوہ داد تا از ساسله شورجون
برآید و نال عسفر با عیات طرح بار سوی بتجیل آریست که تخرید تها محو اهد تا و کان مرگان
فراهم نماید حقا که یاد و دعا گویان به ازین باغی ندارد و بلکه بهمان توجیه به بهانه این صفتها
بر می آرد بجز احمد ابراهیم ابواب فیض اقدس که شوق حقیقت و وحی است بر سر ذمی حیات
فی کایدی مفتوح است تا ساغر زرم دوران وجود فرصتی دارد نیست این نشاء بخیار باید بود
و چشم بر کینیات این صاف بیدرد و بچار کشودن مفتت جمعیت سر خوشی که تشوش خیال

فصل اول در بیان احوال و عیال
فصل دوم در بیان احوال و عیال
فصل سوم در بیان احوال و عیال
فصل چهارم در بیان احوال و عیال
فصل پنجم در بیان احوال و عیال
فصل ششم در بیان احوال و عیال
فصل هفتم در بیان احوال و عیال
فصل هشتم در بیان احوال و عیال
فصل نهم در بیان احوال و عیال
فصل دهم در بیان احوال و عیال

فصل اول در بیان احوال و عیال
فصل دوم در بیان احوال و عیال
فصل سوم در بیان احوال و عیال
فصل چهارم در بیان احوال و عیال
فصل پنجم در بیان احوال و عیال
فصل ششم در بیان احوال و عیال
فصل هفتم در بیان احوال و عیال
فصل هشتم در بیان احوال و عیال
فصل نهم در بیان احوال و عیال
فصل دهم در بیان احوال و عیال

بطلبش جام کلفت نه پماید و غنیمت شوق صاحب دماغی که صدای القیات و هم باطنش نفرساید
شعور این نشان را نتایج بسیارست و حضور این مقام را خواص بی شمار شوق شریعت و سلوک
حقیقت که ماده انتظام و فشار کمال ظهور و بلون است بواسطت انبیا و وسیله اولیا از شود
این حقیقت و حصول همین معرفت است و اگر نه سعادت و سعاش انسان هم و منع بسیار حیوانات
می بود و افعال و احوال آدمی جز مطابق طیور و انعام نمی نمودها و می تحقیق زمره آسمانیان را
از صراط مستقیم من عرف نفسه منحرف نگردد و انا و بنگ ضلالت من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره
اعمی تر سانا و در شکر انتخاب دیوان به شکر التذخان سجده شکر را بر حسین نیاز
پارفتهاست که اجزای پریشان مقال دور گردان بساط حضور را برشته نظر تامل شیرازه
پیرانی اقبال تحسین میفرماید و اوراق خزان فرسای مجوران گلشن قرب سا از تو چه حفظ ای
به گلدستگهای ستاینده چه قدر دماغ معنی سراغ برین خرف ریز با کلفت صداع کشد تا شکر
تامل عرفی لبر من گوهر آرد و بچه وقت شوق حقیقت ذوق برین کلام شفتگی نظام محید
تاسعی اندیشه اش ناچار قابل ربط شمار و فضل از روی نزد این اگر ام قوت طبعی و اعداد با
عطا فرماید ریاضی بیدل هر چند شور نظم پیش است هر گوار رسم اندیشه خجالت کشیست
در سلک سخنوران گهرهای مرا چون ترا اله همان آب شدن در پیش است بسیار شفقت
و قدر دانی یعنی قبول مغذرت عجز بیانی افسر آرزوی نیازمندان باد و تمنیست با حق
خود و شکر التذخان مهربان صاحب اقبال جوهر من کرده فتحیکه پیوسته هم کتاب
مکتب توجه باد بیدل مبتلار ابرار اعداد شگفتگی نوید عشرت هارسا یابد و بر بهجوم اردحام
آبله ها که مدتی محامره قاصد جسمانی داشت نظیر کله بخشید به نسبت سرخیلی لشکر اخلاص همه
وقت شریک فخر دست دعای مابلند و بواسطت پیش آری زفر نشا همیشه هم نوای قانون
نصرت نفس آرمیده ما گردون پیوند و در افکار معانی نشا که باعث یاد فراموشان
کوتاهی سرشته اشتغال مبین ناد بشاه اعظم شاه که حقیقت از روی فقر و خوشتند

بطلبش جام کلفت نه پماید و غنیمت شوق صاحب دماغی که صدای القیات و هم باطنش نفرساید
شعور این نشان را نتایج بسیارست و حضور این مقام را خواص بی شمار شوق شریعت و سلوک
حقیقت که ماده انتظام و فشار کمال ظهور و بلون است بواسطت انبیا و وسیله اولیا از شود
این حقیقت و حصول همین معرفت است و اگر نه سعادت و سعاش انسان هم و منع بسیار حیوانات
می بود و افعال و احوال آدمی جز مطابق طیور و انعام نمی نمودها و می تحقیق زمره آسمانیان را
از صراط مستقیم من عرف نفسه منحرف نگردد و انا و بنگ ضلالت من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره
اعمی تر سانا و در شکر انتخاب دیوان به شکر التذخان سجده شکر را بر حسین نیاز
پارفتهاست که اجزای پریشان مقال دور گردان بساط حضور را برشته نظر تامل شیرازه
پیرانی اقبال تحسین میفرماید و اوراق خزان فرسای مجوران گلشن قرب سا از تو چه حفظ ای
به گلدستگهای ستاینده چه قدر دماغ معنی سراغ برین خرف ریز با کلفت صداع کشد تا شکر
تامل عرفی لبر من گوهر آرد و بچه وقت شوق حقیقت ذوق برین کلام شفتگی نظام محید
تاسعی اندیشه اش ناچار قابل ربط شمار و فضل از روی نزد این اگر ام قوت طبعی و اعداد با
عطا فرماید ریاضی بیدل هر چند شور نظم پیش است هر گوار رسم اندیشه خجالت کشیست
در سلک سخنوران گهرهای مرا چون ترا اله همان آب شدن در پیش است بسیار شفقت
و قدر دانی یعنی قبول مغذرت عجز بیانی افسر آرزوی نیازمندان باد و تمنیست با حق
خود و شکر التذخان مهربان صاحب اقبال جوهر من کرده فتحیکه پیوسته هم کتاب
مکتب توجه باد بیدل مبتلار ابرار اعداد شگفتگی نوید عشرت هارسا یابد و بر بهجوم اردحام
آبله ها که مدتی محامره قاصد جسمانی داشت نظیر کله بخشید به نسبت سرخیلی لشکر اخلاص همه
وقت شریک فخر دست دعای مابلند و بواسطت پیش آری زفر نشا همیشه هم نوای قانون
نصرت نفس آرمیده ما گردون پیوند و در افکار معانی نشا که باعث یاد فراموشان
کوتاهی سرشته اشتغال مبین ناد بشاه اعظم شاه که حقیقت از روی فقر و خوشتند

بطلبش جام کلفت نه پماید و غنیمت شوق صاحب دماغی که صدای القیات و هم باطنش نفرساید
شعور این نشان را نتایج بسیارست و حضور این مقام را خواص بی شمار شوق شریعت و سلوک
حقیقت که ماده انتظام و فشار کمال ظهور و بلون است بواسطت انبیا و وسیله اولیا از شود
این حقیقت و حصول همین معرفت است و اگر نه سعادت و سعاش انسان هم و منع بسیار حیوانات
می بود و افعال و احوال آدمی جز مطابق طیور و انعام نمی نمودها و می تحقیق زمره آسمانیان را
از صراط مستقیم من عرف نفسه منحرف نگردد و انا و بنگ ضلالت من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره
اعمی تر سانا و در شکر انتخاب دیوان به شکر التذخان سجده شکر را بر حسین نیاز
پارفتهاست که اجزای پریشان مقال دور گردان بساط حضور را برشته نظر تامل شیرازه
پیرانی اقبال تحسین میفرماید و اوراق خزان فرسای مجوران گلشن قرب سا از تو چه حفظ ای
به گلدستگهای ستاینده چه قدر دماغ معنی سراغ برین خرف ریز با کلفت صداع کشد تا شکر
تامل عرفی لبر من گوهر آرد و بچه وقت شوق حقیقت ذوق برین کلام شفتگی نظام محید
تاسعی اندیشه اش ناچار قابل ربط شمار و فضل از روی نزد این اگر ام قوت طبعی و اعداد با
عطا فرماید ریاضی بیدل هر چند شور نظم پیش است هر گوار رسم اندیشه خجالت کشیست
در سلک سخنوران گهرهای مرا چون ترا اله همان آب شدن در پیش است بسیار شفقت
و قدر دانی یعنی قبول مغذرت عجز بیانی افسر آرزوی نیازمندان باد و تمنیست با حق
خود و شکر التذخان مهربان صاحب اقبال جوهر من کرده فتحیکه پیوسته هم کتاب
مکتب توجه باد بیدل مبتلار ابرار اعداد شگفتگی نوید عشرت هارسا یابد و بر بهجوم اردحام
آبله ها که مدتی محامره قاصد جسمانی داشت نظیر کله بخشید به نسبت سرخیلی لشکر اخلاص همه
وقت شریک فخر دست دعای مابلند و بواسطت پیش آری زفر نشا همیشه هم نوای قانون
نصرت نفس آرمیده ما گردون پیوند و در افکار معانی نشا که باعث یاد فراموشان
کوتاهی سرشته اشتغال مبین ناد بشاه اعظم شاه که حقیقت از روی فقر و خوشتند

منه که در دنیا است از او چه...
منه که در دنیا است از او چه...
منه که در دنیا است از او چه...

شان عالمی را بفضیلت نفس داشته باشد که جولان تقریر البتة از زمین گیران عجز خیاست
خواهد بود و حیرت ادایان محفل آفرین اگر شایسته بحق فمعی لطائف اند هنگام تحریر چشم بر اوج
حقیقه کشوده باشند که بیان در پرور تصور مبین تکلف غیر از پیری شکسته نتواند کشتو و
خاصه در شناسی معنی که بی نیازان بیدلی را مخاطب التفات نمایند یا معبود منشان قابل
عبودیتی را اشعار توجه فرمایند احتمال اغماص چه احتمال دارد و زبان در سر آسانی غلبات سوت
خود را گوش داشته بسواد سر مخط قسم بی باقی می خورد و تقریر در مقام هجوم تحریر خود را تحریر
ضمینده بلعشرش مرگان خامه جاده معذرت می سپرد **در مضمون** نقوش می بندم ز لفظاً
پرده سجوشد بزبانم گرم حرف کیست کاین مقدار خاموشم + حدیث حیرتم باید ز لعل یار
پرسیدن چه می گوید که آتش میزند در کلبه بوشم + بقاصدگر گویم راز دل ناچار معذوم
زمان یاد تست آندم فراموشم فراموشم + کیفیت درجات سخن مقتضی نسبت که گاهی از
شکوه و نشینها زبان استعداد بیان را آتشند کامی وضع ادب می فرساید و گاه بایشان
لطائف از لب عجز نواراه هزار محبت می کشاید در هر صورت اگر خاموشم از وقار سخنجان **در**
سایم و اگر گویایم از عروج آهنگان قانون نکته دانی **در** هر کجا محبت وضع ادب گل
می کند + گر چه فریاد باشد عرض مطلب خاموشی است + از خطت با شرح حیرانی قناعت
کرده ام + سر برادر چشم گویائی و بر لب خاموشی است + **در** ورطه اعتراض بخود بی پناه
و در عالم اشتباه نارسائی عذر خواه بشکر الشدخان **در** تواتر نوازش نامه جانهای تازه
اشارت قالب انتظار و نلوده می فریاد و تسلسل مرحمت نامه بر بی نفسانی زاویه محجور
ساغر نفس می پیاید فیض جان بخشی لایزال و دور التفات بی انفصال با جواب
نامه که شکر الشدخان نوشته بودند یعنی نظم شماره انشر کرده ام برای
پوسخت آید از معان مست اقبال و رود بیدل نواز نامه که پس از مدتها
زنک عبارت تمام گردانده بود و تجدید لفظ و معنی شفقتی قدیم مرده نوازش خاص

این نوازش نامه را در وقت تحریر...
این نوازش نامه را در وقت تحریر...
این نوازش نامه را در وقت تحریر...

این نوازش نامه را در وقت تحریر...
این نوازش نامه را در وقت تحریر...
این نوازش نامه را در وقت تحریر...

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين

نامه برگردن افتاده است از قبول چاره نیست **س** رنگی سرگران افتاده ام از نارسا میماه که دشوار
است قاصد هم ز ما پیغام بردارد و از یاد گرامی لقادر تیغ حالتی غافل تصور نفرمایند و بجز هم عیب هم
نامه پردازی هوامار شکوه و اعتراف من نکشاید مطالعه آنسخه اشفاق تعطیل غفلت نذار و معنی نفس
نیست که سر از تفاوت معنی تازه بر نیارد ارسال نتایج افکار رسا طبیعت افسرده را از غفلت
نشینی نجات بخشید رتبه بخشیمای عروج معانی آسمان پایه باد شکر ارسال نبات
بشکر الله خان شیرینی های الطاف بیکران بلخی کشان گوشه حیرت را چون کوزه
نبات کامیاب حلاوت سر بسته گردانید و از سر بن موی منتظران شربت دیدار چون برگ
شکر ز با نهار و یابند زمین سپید ازل در هر گشتی که قدم گذارند تا نوک خارشش ز جبین خیزد
و هر آنچنینکه توجه بکار نداشتیم خوش نگبین ریزد مذاق طبر ز دم حرمست بهیچ آب کلفت بیرون
سینا و در پاشنی شیریه التفات در تیغ حالتی تمت می قوامی مچینا و اشتیاق قسامه
بشکر الله خان نقوش این صنف و دودی است بجز نارسائی پرواز تا از زیر وضع مینگای
و خطوط این مکتوب عبار آرزوی در عالم ناتوانی عرض نیازانی اختیار عجز تعمیری از نهایت
درد بینوانی تا خامه منقار بر زمین مینی مالذ جز خموشی صدفیری مینی باله و از کمال عجز ناتوانی تا
نامه باندوه شکسته بالی نینفرساید چشم بامید پروازی نمیکشاید پس خامه را در تحریر مرآه
شوق یک قلم بار مسزگونی باید کشیدن و نامه بار آور عرض مدارج تمنا یکدست بساط و
چیدن در هر صورت عبارات نارساست و اشارات حیرت انما قدرت نگار مینی لوح
ظروف ملاقات بطور رساند و تکرار سبقهای نامه و پیغام مطالعه نسخه دیدار مبدل گرداند
بشکر الله خان در دعای صحت ایشان تسکین نامه بیدلان محفل طراز
یک سخن قافله دعاست امید که خبر آن محفل بار نیاز نکشاید و عبارات رقمه نیازمندان
بال کشای یک فلک هوای شناسست یارب که حرمان آستان جنبه تضرع نساید مینی بنایا
درین ایام که نسیم گشن آباد و بلی هم بی تشوشش دعا می نیست در مغرت زدای آب هوا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين

کلام در آرزوی آن است که هر چه بخواهد بر او آید و در این عالم جمعیت تو حیرت و امان عالم خوش باش که فضل از وی نه پسندد + از کلفت با طنت زبان عالم + هوا یک با عنصه مقربان آن ذات نفس مخالف بر آرد اگر همه دم صبح است بجا کهای جگر بتلا باد و آبیکه به مذاق هوا خواهد آن جناب ناسازی نماید بر جنبه بوج که گست غیر از خشکی مبدینا و میرزا معین در پروردگار و از کار و از نازکیهای پروردگار آنچه نویسد که اگر کسمل تصور طاعتش بخاطر آرد محتاج زخم دوباره می تواند گردید و از کیفیت اخترع غلاف چه نگارد که اگر معنی شوخی عریانی بخینال اندیشد خود را با این لباس تو اند پوشید تیغه اش در عرض صفابر دم صبح می نازد و دسته بر تریب موزونی قطره بهشت می پردازد امر و ز زبان شنای دوستان از نیام کام بیرون نزام است و کردن رعوت حاسیدان بیای تسلیم سرنگونی استرام

ببروینیا احتیاط اوقات غذا و اختلاف الوان ضروری است اگر چه طبیعت کمال طینت ازان منزه است که ناقص فطرتان طریق اصلاحی ادا نمایند و علیل فزاجان بعرض تقویت زبان مبالغه کشانید پس ای ذات مقدس تو جان عالم جمعیت تو حیرت و امان عالم خوش باش که فضل از وی نه پسندد + از کلفت با طنت زبان عالم + هوا یک با عنصه مقربان آن ذات نفس مخالف بر آرد اگر همه دم صبح است بجا کهای جگر بتلا باد و آبیکه به مذاق هوا خواهد آن جناب ناسازی نماید بر جنبه بوج که گست غیر از خشکی مبدینا و میرزا معین در پروردگار و از کار و از نازکیهای پروردگار آنچه نویسد که اگر کسمل تصور طاعتش بخاطر آرد محتاج زخم دوباره می تواند گردید و از کیفیت اخترع غلاف چه نگارد که اگر معنی شوخی عریانی بخینال اندیشد خود را با این لباس تو اند پوشید تیغه اش در عرض صفابر دم صبح می نازد و دسته بر تریب موزونی قطره بهشت می پردازد امر و ز زبان شنای دوستان از نیام کام بیرون نزام است و کردن رعوت حاسیدان بیای تسلیم سرنگونی استرام

اخوان پناه مرزانی عباد الله در تعزیت بار سزگونیهای خامه بدوش جرات برداشتن از عجز و ناتوانی دورست و در دگر میان چاکلی نامه چشم تامل می شانه نمودن در عرض ناموس تحیر تصور رنگ جمعیت بر عدم وسستی ما با بلی نفی شانه که کلین او هام فراهم توان نمودن و سازجت بر بقا و نهای ما توجیه نکرد و که جز صورتیست نوای دیگر توان شنودن تا خیال زندگی بار دوش ست بخار رنگان بر فوق شعور باید پاشید و تا خست ازین ورطه بر بندیم گوش و اما نذگان با فسانه عبرت باید خراشید و برسی زین کاروان چندین نذمت باز داشت + هر که رفت از پیش فاش بر سر مار نخیتند این گاستان قابل نظاره الفست بود + آبروی شب نم ما سحت حار نخیتند + مقیمان این خاکدان یک قلم نشانه خذنگ کلفت و مسافران این با دیکر کسی در ای محل عبرت از سوان این حیرت آباد یکم واقعه پر ازیم که فز اموشی بغزاید نذمت تو اندر اسلاید و از غلعسل

کلام در آرزوی آن است که هر چه بخواهد بر او آید و در این عالم جمعیت تو حیرت و امان عالم خوش باش که فضل از وی نه پسندد + از کلفت با طنت زبان عالم + هوا یک با عنصه مقربان آن ذات نفس مخالف بر آرد اگر همه دم صبح است بجا کهای جگر بتلا باد و آبیکه به مذاق هوا خواهد آن جناب ناسازی نماید بر جنبه بوج که گست غیر از خشکی مبدینا و میرزا معین در پروردگار و از کار و از نازکیهای پروردگار آنچه نویسد که اگر کسمل تصور طاعتش بخاطر آرد محتاج زخم دوباره می تواند گردید و از کیفیت اخترع غلاف چه نگارد که اگر معنی شوخی عریانی بخینال اندیشد خود را با این لباس تو اند پوشید تیغه اش در عرض صفابر دم صبح می نازد و دسته بر تریب موزونی قطره بهشت می پردازد امر و ز زبان شنای دوستان از نیام کام بیرون نزام است و کردن رعوت حاسیدان بیای تسلیم سرنگونی استرام

کلام در آرزوی آن است که هر چه بخواهد بر او آید و در این عالم جمعیت تو حیرت و امان عالم خوش باش که فضل از وی نه پسندد + از کلفت با طنت زبان عالم + هوا یک با عنصه مقربان آن ذات نفس مخالف بر آرد اگر همه دم صبح است بجا کهای جگر بتلا باد و آبیکه به مذاق هوا خواهد آن جناب ناسازی نماید بر جنبه بوج که گست غیر از خشکی مبدینا و میرزا معین در پروردگار و از کار و از نازکیهای پروردگار آنچه نویسد که اگر کسمل تصور طاعتش بخاطر آرد محتاج زخم دوباره می تواند گردید و از کیفیت اخترع غلاف چه نگارد که اگر معنی شوخی عریانی بخینال اندیشد خود را با این لباس تو اند پوشید تیغه اش در عرض صفابر دم صبح می نازد و دسته بر تریب موزونی قطره بهشت می پردازد امر و ز زبان شنای دوستان از نیام کام بیرون نزام است و کردن رعوت حاسیدان بیای تسلیم سرنگونی استرام

این نام کرده چون سبق تامل نمایم که خاموشی طومار ناله تواند چیدید صبری مگر تاملی آزارها کند
 این شکست آنچه بدل بست سنگ بود پس از عجز بجز می گزیریم تا آب رخ ادب نریزیم
 خاکین شسته بر سر خویش زمین بیش دیگر چه خاک نریزیم با کمان یاسی که از مشاهده احوال عالم
 طبع ما پس از بست فراهم گرفته قطع امید از حسرت دیدار مجال است یارب که در صورت
 وصول بر آرزوی بیدلان در این نیشاند و بدولت تمناییکه زندگی متعلق هوای او است
 غمناک گرداند جواب نامشیح محمد ماه در پی اختیار می خدمت قضا ز چاک
 سینه ای می نویسیم + کتابم حرف مای می نویسیم + محبت نامه پر از است امروزه شر
 برگ کای می نویسیم + و در وقت نام منتظر عطیات توجه را با التفات معنوی نواز شما
 فرموده خاکسار ز او یه نیاز را بر اسم بطنی سر بلند تسلی و جمعیت نمود تمکنان صدر تحقیق
 بوقور لباس عبادات رنگ معنی بر نیکر دانند و عقیمان سر منزل تحقیق بشمار مراتب او بام
 عروج و نزول بهم می رسانند از عالم اسباب هر چه پی اختیار پیش آید اقبال دولت از دست
 و از خاکها که ظهور آنچه بی تکلف رو نماید بطنه جهان بخیل یک قلم محکوم قضا ایم و یکسر
 تسلیم و رضا اسباب ما بهاریم و درین حیرت سرا + جلوه مانع رنگی بیش نیست +
 گر بگویم از خود کی خواهم تسلیم رفت + وحشت اینجا عذر رنگی بیش نیست + و در خود ساز هر جای
 حیرت است + قید هستی نیز رنگی بیش نیست + هر چه بر آینه ما بختند + گر همه حسن است رنگی
 بیش نیست + سرخوش تسلیم باید بود و بس + گر چه این هم و هم تنگی بیش نیست + آینه
 من شهود از صورت حال بیدل غافل نخواهد بود که این حیرت سرشت ازلی بکلم قدم
 آن قدر رنگ اعتبار خود مشاهده میکند که تصور عرض شکستگی باید پرده خست و با این
 در آموشان خاطر مانیت که بخیاں خود هم طرح یادی توان انداخته است با کد این
 در سنج آبروی اعتبار + آن قدر تحسیم که از خود شرمسارم کرده اند + و حال آنکه بی پایا مینا
 مراتب شوق منزله است از اعطای اظهار تکلفات و بیکر اینهای مسیط آرزو مبر از قید شنای

در این نام کرده چون سبق تامل نمایم که خاموشی طومار ناله تواند چیدید صبری مگر تاملی آزارها کند
 این شکست آنچه بدل بست سنگ بود پس از عجز بجز می گزیریم تا آب رخ ادب نریزیم
 خاکین شسته بر سر خویش زمین بیش دیگر چه خاک نریزیم با کمان یاسی که از مشاهده احوال عالم
 طبع ما پس از بست فراهم گرفته قطع امید از حسرت دیدار مجال است یارب که در صورت
 وصول بر آرزوی بیدلان در این نیشاند و بدولت تمناییکه زندگی متعلق هوای او است
 غمناک گرداند جواب نامشیح محمد ماه در پی اختیار می خدمت قضا ز چاک
 سینه ای می نویسیم + کتابم حرف مای می نویسیم + محبت نامه پر از است امروزه شر
 برگ کای می نویسیم + و در وقت نام منتظر عطیات توجه را با التفات معنوی نواز شما
 فرموده خاکسار ز او یه نیاز را بر اسم بطنی سر بلند تسلی و جمعیت نمود تمکنان صدر تحقیق
 بوقور لباس عبادات رنگ معنی بر نیکر دانند و عقیمان سر منزل تحقیق بشمار مراتب او بام
 عروج و نزول بهم می رسانند از عالم اسباب هر چه پی اختیار پیش آید اقبال دولت از دست
 و از خاکها که ظهور آنچه بی تکلف رو نماید بطنه جهان بخیل یک قلم محکوم قضا ایم و یکسر
 تسلیم و رضا اسباب ما بهاریم و درین حیرت سرا + جلوه مانع رنگی بیش نیست +
 گر بگویم از خود کی خواهم تسلیم رفت + وحشت اینجا عذر رنگی بیش نیست + و در خود ساز هر جای
 حیرت است + قید هستی نیز رنگی بیش نیست + هر چه بر آینه ما بختند + گر همه حسن است رنگی
 بیش نیست + سرخوش تسلیم باید بود و بس + گر چه این هم و هم تنگی بیش نیست + آینه
 من شهود از صورت حال بیدل غافل نخواهد بود که این حیرت سرشت ازلی بکلم قدم
 آن قدر رنگ اعتبار خود مشاهده میکند که تصور عرض شکستگی باید پرده خست و با این
 در آموشان خاطر مانیت که بخیاں خود هم طرح یادی توان انداخته است با کد این
 در سنج آبروی اعتبار + آن قدر تحسیم که از خود شرمسارم کرده اند + و حال آنکه بی پایا مینا
 مراتب شوق منزله است از اعطای اظهار تکلفات و بیکر اینهای مسیط آرزو مبر از قید شنای

است این نام کرده چون سبق تامل نمایم که خاموشی طومار ناله تواند چیدید صبری مگر تاملی آزارها کند

این کتاب از قلم شیخ محمد باقر خراسانی است که در سال ۱۲۹۰ هجری قمری در مشهد تألیف گردیده است. این کتاب در ۹۹ فصل و ۱۰۰۰ باب تقسیم شده است.

آفتاب منحصان را مبارکباد عید تازه رساناد جواب مکتوب مرزای عباد
کیفیت ورود عنایت نامه محمود صهبای دیدار را هزار رنگ نشاند سر بلند جمعیت گرد آیند
و منتظر سحانه وصول را بچندین خستمان سرخوشی نوید عشرت رسانند آینه امید از
مشاهده جمال پیشال خیال قناعت بی اختیاری داده و صفحه آرزو از مطالعه حصول
دیدار به تحریر تصور نقش تسکین می شمارد گرفتاری سلسله او هام را علاجی نیست مجبور
اندیشیهایی خام و و اماندگی وضع تحریر تدبیری نمی توان یافت از رشکستهای لفت
این دامن **گداز** بپوشیم خاری نیست + و رز و دوش فگنیم باری نیست + بار خوشیم
و خاری پای خودیم + میریم از خود و بجای خودیم + فصل ایزدی عالم امید ما یوسان
دور نیست که آینه مار اجلائی بنوازد یعنی دیده متحرک انقباض دیداری شرف سازد +
شکر اللہ خان عروج اقبال سخن منحصر است در آن مرتبه که طبع صاحب بدلی مسر
طاف نفس تواند کرد دید یا نگاه صاحب نظری بر تامل معنیش تواند سپید کند الحمد حساب
قدر دان ما با کار این فی سرو یا توجی میفرماید و لطیف عیسیم تحسین می نمایند اما آرزوی
مستمند منتظر امید می ست که بسولیت آنچه منظور نظر شوق اثر گردد خدمت تحریر آن
بدگیری مفوض نباشد و در صورتیکه خود به تسوید میل نمایند هم توجه تمام در باب معانی
حاصلست و هم درین ضمن قبول التماس بیدل ایزد متعال بقبول رتبه که دل محبت منزل
منتظر وصول اوست و اصل گرداناد **مشاکر خان** نوشته شد بهر جا رفتیم
از خویش در راه تومی پویم + اگر دورم و گرنزدیک خاک آن سر کویم + سر خدمت میداند
که در یاد غربانی سبب پرداختن تضرع اوقات مشاغل غلامان است اما ذخیره تغافل پاک
اگاهی میخواهد همان فی سببی را سبب تصور باید نمود می گویند که در کسار بهراش آرزو تقد
خدا نه حمیده است که فریاد دل طپیدن بیدلان بوش کسی تواند رسید خداوند شکوه
آنکه قاصد توجه هزار دست و درید و اند بجانب ما گاهی همسنگی به غلامانند که از یاسکستها

من خود با یاد خودم
بجای خودم از خودم
بجای خودم از خودم
بجای خودم از خودم
بجای خودم از خودم
بجای خودم از خودم
بجای خودم از خودم
بجای خودم از خودم
بجای خودم از خودم
بجای خودم از خودم

این کتاب در ۹۹ فصل و ۱۰۰۰ باب تقسیم شده است.

دولت عثمانی ... ایازری ... وصال بود ...

مقام وصل نایابست و راه سعی ناپیدا چه میکردیم یارب گرنودی نارسیدنها + آرزوی
 دولت وصال فصولی وضع عجز کیشی است و خواهش حصول فنا گسختی شیوه رضا اندیشی
 مگر مطلق غنائت های موکب فضل بحکم ترحم گردد آنی بر افشاند و حیرت نگاهان وادی نظر
 را بسزیه که آبروی منیش است مشرف گردانده هم چون سنگ اسفندگی پر بید ما غم کرده
 است + خون یک عالم طیش و قهقرا ای غم کرده است + دل بچین آرزو یکدم در آن محفل
 نسوخت + شعله محرومی این شمع دایم کرده است + بشکر الله خان نوشته شد
 ای کعبه حضور و قبله معنی دید + امروز که عمید از دل آفاق دید + از ضعف بیایت نه
 رسیدم اما + سر تا قدمم گرد خجالت گردید + ساقی خمکه ظهور دوره ساغر مبارک با عشرت
 پیامی تسلسل اراد و محمودان بیدل را به نشاء محفل دیدار مشرف گرداناد در عرض احوال
 احمد خان استفساری رفقه بود از مراتب معنی نامحفی نیست که دعا گو بکیفیات اعمال غره
 کمتر وارسیده است اما میداند که این عزیز ادران حدود بدیانت و امانت می ستود
 حق تعالی بعد از پیش نیز حصول توفیق نیک نامی کرامت کند تاریخ اصناف و منصب
 بشکر الله خان بعد از تهیدات شکر اضافه که بان قبله نیازمندان و هو خواهان
 مدارج صوری و معنوی مبارکباد عرض ورود تاریخی که از سر و شش عالم غیب شروه به نیست
 دوام دارد و بسامع باریابان محفل نوید عشرت جاوید رساناد ریاضی شکر خدا که
 صاحب ماز فضل حق جمعیت اضافه اقبال سرمدی است + تا شکر این عظیم برون
 آید از حساب + تاریخ او مراتب نماید ایزدی است + ابریا است بر زبان آب و رنگ
 فعل و یا قوت این نوست + کافقاب ما بعد انوار عالم تاب باد + از نباتات این ترم
 روز و شب گل میکنند + کان رگی ابری که ماسیریم و او سیراب باد + بر لب ما بیدلان
 هم نیست حرفی غیر ازین + گامی خدا فضلت رفیق خان فیض القاب باد + به شکر الله
 خان همگامیکه صاحبزاده با را به تهنیه جا شاد و ستاوند قادریم

ایازری ... وصال بود ... ایازری ...

دوام ... ایازری ...